

خره کیانی بالاترین مقام معنوی در حکمت اشراقی

سعید انواری *

سپیده رضی **

چکیده

اصطلاح «خره کیانی» که در متون شیخ اشراق به کار رفته است، یکی از اصطلاحات قدیم ایرانی و برگرفته از متون زرتشتی است. در این مقاله با بررسی معنای لغوی و اصطلاحی آن در متون زرتشتی و آثار دوران اسلامی، خصوصیات آن مورد بررسی قرار گرفته است. خره کیانی موهبتی الهی و یکی از انواع فره به شمار می‌آید که تنها به انسان‌های کامل افاضه می‌شود. در فرهنگ اسلامی این اصطلاح را معادل سلطان، سکینه و نور طامس دانسته‌اند. در این مقاله با بررسی خصوصیات خره کیانی و نقد و بررسی نظریات مختلف در مورد آن، نشان داده شده است که بهترین معادل برای «خره کیانی»، مقام ولایت در فرهنگ اسلامی است و کسی که دارای چنین موهبتی است، قطب عالم امکان و خلیفه خداوند بر زمین است که به برترین مقام معنوی نائل گردیده است. بر این اساس انسان کامل در حکمت اشراقی همان انسان فرهمند است که به خره کیانی دست یافته است.

کلیدواژه‌ها: خره کیانی، شیخ اشراق، فره، سکینه، ولایت.

* عضو هیأت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی. رایانامه: saeed_anvari@yahoo.com

** دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان. رایانامه: sepidehrazi@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۲/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۰/۹

مقدمه

شیخ اشراق از اصطلاح ایرانی «خرّه کیانی» در آثار خویش استفاده کرده است. این مقاله می‌کوشد تا با مراجعه به منابع ایران باستان و آیین زرتشتی به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی این عنوان بپردازد و از این طریق، مصداق آن را در فرهنگ ایرانی - اسلامی مشخص نماید.

معنای لغوی خرّه

این کلمه در اصل اوستایی به صورت xvarənah (خُورَنَه) و در فارسی امروز به صورت فرّه و فر به کار رفته است^۱ و به معنای شأن و شوکت (دهخدا، ۱۳۳۵: مدخل فر) و شکوه (نیولی، ۱۳۹۱: ۸۰) و نیز نور، برازندگی و زیندگی است (دوانی، ۱۴۱۱: ۲۰۲؛ انجو، ۱۳۵۴: مدخل خرّه؛ برهان قاطع، مدخل فر). این واژه در شاهنامه مترادف «وَرَج» (= شأن و شوکت) به کار رفته است (معین، ۱۳۸۴: ۴۲۴/۱). همچنین می‌توان آن را مترادف «اروند» (= شکوه) و «اورنگ» (= فر و شکوه) دانست. در عربی آن را به نور و بهاء و شعاع الهی ترجمه کرده‌اند (یاقوت، ۱۹۹۵: ۱۴۶/۱). برخی معنی اصلی این کلمه را «سعادت»، «هستی نیک» و «رفاه» دانسته‌اند (زهر، ۱۳۷۵: ۲۱۹؛ برای مخالفان این نظر نک: مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۸۱). این واژه به عنوان نوعی ضمانت و نشانه‌ای از موفقیت، به معنای بخت نیک به کار رفته است (نیولی، ۱۳۹۱: ۸۵).

در مورد ریشه این واژه میان زبان‌شناسان اختلاف نظر وجود دارد (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۵۱). برخی آن را با کلمه خور (خورشید) مرتبط دانسته‌اند و آن را مشتق از ریشه اوستایی hvar- به معنای «درخشیدن» به شمار آورده‌اند (همان؛ مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۸۱؛ جهت سیر تحول معنایی این کلمه، نک: حاشیه برهان قاطع، ذیل «خوره»). این واژه همچنان در زبان فارسی زنده است و به صورت مستقل و یا در ترکیباتی مانند: فرهی، فرهمند، فرخ، فرخنده و... و همچنین در اصطلاحاتی مانند: «بلندی فرّ و اقبال» بکار می‌رود، به نحوی که در زبان فارسی، بی‌نیاز از ترجمه است (پورداود، ۱۳۷۷: ۳۱۰/۲). این اصطلاح و ترکیبات آن در ادبیات فارسی به وفور به کار رفته است، چنان که جامی می‌نویسد:

به پشتش خلعت لطف الهی به فرفش تاج فرّ پادشاهی

۱. به دلیل یکسان بودن واژه خرّه و فرّه، در این مقاله از هر دو شکل آن استفاده شده است.

معنای اصطلاحی خره

خره (فره) در اصطلاح موهبتی الهی (= عنایت الهی، فروغ الهی، تأیید الهی و آسمانی، برکت) است که در وجود هر موجود خوب و سودمندی وجود دارد (آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۵۰؛ کرین، ۱۳۸۳: ۴۳). این موهبت به موجودات کمک می‌کند تا وظایف (خویشکاری) خود را به بهترین نحو انجام دهند و در آن حیطة به کمال وجودی خود دست یابند (موله، ۱۳۵۶: ۳۱؛ آموزگار، ۱۳۸۵: ۵۵). در حقیقت خره صورت مثالی و مینوی کمالات و فضیلت‌ها به شمار می‌آید (مجتبائی، ۱۳۵۲: ۹۱) و کسی که به آن نائل می‌شود، متحقق به صفات الهی و فرهمند (= خره مند) به شمار می‌آید. بر هر انسانی نیز لازم است تا در راه به دست آوردن فر تلاش کند (یشت‌ها، زامیاد یشت: ۳۴۰/۲).

هر انسانی صاحب فره یا بخت و سرنوشت خویش است. گرچه این سرنوشت به معنی تقدیر از پیش تعیین شده نیست، بلکه هدفی است که آدمی برای آن آفریده شده است. فر در موجودات مختلف دارای مراتب تشکیکی است و هر طبقه اجتماعی دارای فر مخصوص به خویش است (زهر، ۱۳۷۵: ۲۲۰). بر این اساس شاهان، موبدان و نیز زرتشت، فره مخصوص به خود دارند و غیرآریایی‌ها فاقد این موهبت‌اند (موله، ۱۳۵۶: ۱۰۳).

مراتب فره

به دلیل جنبه تشکیکی فره و تعلق آن به مراتب مختلف موجودات، فره دارای اسامی مختلفی است که برخی از آنها عبارت‌اند از: فره جمادات، فره نباتات، فره حیوانات، فره انسان‌ها، فره فرشتگان، فره ایزدی و....

۱. فره جمادات؛ همانند فره رودخانه هیلمند (یشت‌ها، زامیاد یشت: ۳۴۵/۲)، فر آتش (زادسپر، ۱۳۸۵: ۵۱) و خورشید؛ چنانکه در آغاز خورشید یشت، نور و گرمی خورشید «خورنه» نامیده شده است (یشت‌ها، خورشید یشت: ۳۱۱/۱). در مهریشت خره کیانی از همراهان ایزد مهر به شمار آمده است (یشت‌ها، مهریشت: ۴۵۷/۱ و ۴۹۳).

۲. فره نباتات؛ همانند فره گیاه هوم.

۳. فره حیوانات؛ همانند فره سیمرغ.

۴. فره انسان‌ها؛ هر انسانی از سه عنصر تشکیل شده است که عبارت‌اند از فره، فروهر و جوهر تن. بنابراین همه آدمیان دارای فره هستند (آموزگار، ۱۳۸۵: ۷۹). وجود این فره باعث می‌شود تا انسان در انجام کارهایی که با پیشه او مربوط است، موفق‌تر باشد. در صورتی که فرد، خویشکاری (وظایف فردی و اجتماعی) خود را به درستی انجام ندهد و یا به گناه

روی آورد، این فرّه و نیک‌بختی از وی دور می‌گردد (همان). چنانکه جهی (که نماد زن بدکاره و دختر اهریمن است) در آغاز آفرینش قسم یاد کرد که فرّه آدمیان را خواهم دزدید (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۵۱). این فرّه بر اساس تعلق آن به انسان‌های مختلف نام‌های متفاوتی دارد که در ادامه در بخش فرّه انسان‌ها به آنها اشاره می‌شود.

۵. فرّه فرشتگان؛ همچون فرّه سروش (یسنا: ۵۹) و نیز فرّه‌هران یا فرّه‌شیان نیز که در متون زرتشتی از آنها سخن رفته است، از فر بهره‌مند هستند (یسنا: ۷۵) و نام آنها نیز از این کلمه مشتق شده است.

۶. فرّه خداوند (= فرّه ایزدی، فرّه‌ورایی)؛ فرّه، آفریده اهورامزدا است (یشت‌ها، زامیاد یشت: ۳۳۱/۲) و از آن وی است و به واسطه آن دست به آفرینش می‌زند (همان: ۳۳۲) و تشخیص لطف ایزدی به شمار می‌آید.

فرّه انسان‌ها

وجود این فر باعث می‌شود تا انسان در انجام دادن کارهایی که با پیشه او مربوط است (خویشکاری) موفق‌تر باشد (موله، ۱۳۵۶: ۳۱؛ آموزگار، ۱۳۸۵: ۵۵). این فر بر اساس تعلق آن به انسان‌های مختلف نام‌های متفاوتی دارد. همچون: فرّه آریایی^۱ (= فرّه ایرانی)، فرّه پهلوانی، فرّه موبدی و فرّه کیانی. چنان که در ادامه بیان خواهد شد، از این میان انواع فرّه انسان‌ها، سه نوع فرّه مورد اشاره مستقیم سه‌روردی قرار گرفته‌اند که در اینجا به نحو مختصر به آنها اشاره می‌شود:

۱. فرّه (خرّه) موبدی (= فرّه آسرونان، فرّه پیغمبری) که متعلق به موبدان (= آسرونان، روحانیان) است و نمادی از دانایی آنهاست. چنانکه در بندهش از فرّه آسرونان سخن رفته است (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۶۹: ۱۰۹؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۵۰، بیت ۱۷۴۶ و ۵۶، بیت ۱۹۶۴) و نیز در اوستا از فرّه جاماسپ یاد شده است (گات‌ها: ۸۰/۱). مصداق بارز کسی که از این فرّه برخوردار بوده است، زرتشت است. این فر قابل اکتساب بوده و از طریق دانش (داناگیه) و آموزش (فرهنگ) کسب می‌شود (نیولی، ۱۳۹۱: ۸۵).

۲. فرّه (خرّه) پهلوانی که متعلق به پهلوانان و جوانمردان است و صاحب آن جهان پهلوان می‌گردد؛ چنانکه فردوسی در شاهنامه می‌نویسد (ص ۴۱۸، بیت ۱۵۱۲۰):

تهمتن چنین گفت کاین زور و فر یکی خلعتی باشد از دادگر

کسانی چون گرشاسپ از این فرّه برخوردار بوده‌اند.

۳. فره کیانی (= فره شاهی، فر کیانی، کیان خرّه، خرّه کیانی، شکوه شاهانه، سلطه شاهی)؛ آن را فر خسروی (فردوسی، ۱۳۷۴: ۹۷۶، بیت ۳۵۳۶۳) و فر شهریاری نیز خوانده‌اند (همان: ۲۶۸، بیت ۹۶۴۰)؛ فری است که به شاهان فاضل و عادل داده می‌شود و در صورتی که به دادگری و خداشناسی نپردازند این فر از آنها جدا می‌گردد و روزگار ایشان به سر می‌رسد. فر کیانی فروغی الهی است که چون بر دل کسی بتابد، از همگان برتر و برازنده تاج و تخت می‌گردد و همواره بر دشمنان خود پیروز می‌گردد (پورداد، ۱۳۷۷: ۲/۳۱۴؛ کارنامه اردشیر: ۴۹؛ جهت مطالعه بیشتر نک: انواری، ۱۳۹۰) کسب این فر، نیازمند نوعی صلاحیت و شایستگی معنوی است و نمی‌توان با زور به آن دست یافت. بنابراین در تفکر ایران باستان، تنها انسان‌های کامل می‌توانند به خرّه کیانی برسند و از این طریق به پادشاهی و ولایت بر مردم دست یابند. کربن خرّه کیانی را یکی از بن مایه‌های تفکر سهروردی دانسته است (کربن، ۱۳۸۴: ۴۱). لفظ «کی» که در واژه کیانی به کار رفته است، در زبان اوستایی و ودائی به صورت «کوی» (kavi) بوده است که به معنای «بصیر» و «فرزانه» و «شاعر» است و از ریشه «k--/kav-» به معنای دیدن اشتقاق یافته است (پورداد، ۱۳۷۷: ۲/۳۱۴؛ مجتبیایی، ۱۳۵۲: ۱۱۲).

ویژگی‌های فر کیانی

بر اساس آنچه در مورد فره کیانی بیان شد، می‌توان ویژگی‌های زیر را برای آن در نظر گرفت:

۱. موهبتی الهی است که قابل غصب شدن نیست (کریستن سن، ۱۳۵۵: ۳۵۱)، اما نفس انسان نیز باید قابلیت پذیرش آن را داشته باشد.
۲. ودیعه‌ای الهی است که امکان زوال آن بر اثر رفتار غلط فرد وجود دارد و نیازمند حفظ و حراست است و در صورت ادعای خدایی کردن پادشاه و یا بی‌دادگری وی، این فر از او جدا می‌گردد (موله، ۱۳۵۶: ۴۱؛ آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۵۳). چنانکه از جمشید گرفته شد (یشت‌ها، زامیاد یشت: ۳۳۶-۳۳۷) و یا از کی کاووس جدا گردید. بر این اساس است که کی خسرو در شاهنامه می‌گوید (ص ۶۰۲، بیت ۲۱۹۳۱):

ز من بگسلد فره ایزدی گر آیم به کژئی و راه بدی

براین اساس فره دارای پیوندی میان جبر و اختیار است. یعنی چنانکه گفته شد موهبتی الهی است که فرد در دریافت آن مؤثر نیست (جبر) اما زوال آن می‌تواند ناشی از اعمال فرد باشد (اختیار).

۳. برخوردار از آن تشکیکی است، یعنی افراد مختلف می‌توانند بهره‌های متفاوتی از آن داشته باشند، چنانکه زرتشت در نهایت بهرمندی از آن بوده است (یشت‌ها، زامیاد یشت: ۳۴۷/۲). بر این اساس در پشت سکه‌های ساسانی نوشته شده است: «فرّه افزون» (سودآور،

۱۳۸۴: ۳۷) که اشاره به قابلیت افزایش آن در افراد دارد. فردوسی در این باره می‌نویسد (۱۳۷۴: ۶۲۱، بیت ۲۲۶۰۹):

نگارنده چرخ گردنده اوست فزاینده فرّه بنده اوست

۴. بر خلاف فرّ آریایی که ویژگی جمعی دارد، فرّ کیانی فردی است.

۵. خرّه، صورت مثالی و مینوی کمالات و فضیلت هاست و اصلی مجرد و معقول به شمار می‌آید (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۹۱). این موهبت الهی، گاه تجسم می‌یابد و آن را به صورت مرغ وارغن (شاهین) تصور کرده‌اند (یشت‌ها، زامیاد یشت: ۳۳۶/۲-۳۳۷); نیز به صورت برّه و قوچ و غرم (میش کوهی) متجسد شده است (کارنامه اردشیر: ۳۹-۴۰؛ فردوسی، ۱۳۷۴: ۸۶۰، بیت ۳۱۲۲۴؛ مجتبایی، ۱۳۵۲: ۹۱).

۶. دانشمندان عموماً تصویر قرص بال‌دار را نماد خورنه دانسته‌اند (بویس، ۱۳۸۵: ۲۰ و ۸۶؛ هینلز، ۱۳۸۵: ۱۵؛ آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۵۷). برخی نیز قرص بال‌دار ساده را نشانه فرّه ایرانی و قرص بال‌داری را که با تصویر انسان همراه است، نشانه فرّه کیانی دانسته‌اند (سودآور، ۱۳۸۴: ۲۱).

۷. همچنین در شمایل‌شناسی، فر را به صورت هاله‌ای از نور تجسم کرده‌اند که بر گرد صورت پادشاه پرتو افکنده است (کربن، ۱۳۸۳: ۶۰؛ همو، ۱۳۹۰: ۱۷۳/۲؛ مجتبایی، ۱۳۵۲: ۹۲؛ آموزگار، ۱۳۸۶: ۳۵۵). شاید به این دلیل است که خرّه را به معنای «شمسنا» (در لغت زند به معنای نور و روشنایی) نیز آورده‌اند (انجو، ۱۳۵۴: ۵۷/۲).

۸. تنها انسان کامل است که می‌تواند به خرّه کیانی دست یابد و از این طریق به پادشاهی و ولایت بر مردم دست یابد. چنانکه فردوسی می‌نویسد (۱۳۷۴: ۱۱، بیت ۳۵۷):

چنان شاه پالوده شد از بدی که تا بید از او خورّه ایزدی

بر این اساس می‌توان خرّه کیانی را نماد معنویت به شمار آورد. در نظر ایرانیان باستان، خرّه هر کس، کمالات وجودی اوست و هر کس به خورّه دست یابد، به کمال خویش نائل شده است و در حقیقت متحقق به صفات الهی و فرهمند (خوره‌مند) گردیده است؛ چرا که اهورامزدا، راستگوترین و فرهمندترین است. در این هنگام است که پرتو خرّه که «شعاع سعادت الهی» و نشانه تأیید ایزدی است و عامل نیکیبختی جاودانه در هر دو جهان است، بر سیمای وی آشکار می‌گردد. به همین جهت است که خرّه در زبان فارسی با شکوه و جلال و سعادت هم معنا گردیده است (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۵۴-۵۵ و ۹۲). البته برای دریافت این سعادت لازم است تا انسان با انجام دادن وظایف دینی و دنیوی خود (خویشکاری)، بر اساس راستی و نظام الهی (اشه) عمل نماید (همان: ۹۲). بر این اساس، انسان با نوعی سلوک عرفانی

و طی مراحل و منازل معرفتی است که می‌تواند شایسته برخورداری از فر کیانی (یا فر ایزدی) گردد.

این نظریه با نظریه حاکم حکیم افلاطون مشابهت دارد. بدین نحو که همان‌گونه که از نظر افلاطون حاکم حکیم برای برپایی نظم کامل و عدل الهی در عالم، لازم است تا از عالم محسوس بگذرد و به عالم معقول برسد، شاه خوب نیز به سبب کمال دینداری و دادگری و از روی تشبیه تام به صفات و کمالات الهی از جمیع مراتب وجود بالاتر می‌رود و قطب عالم و مظهر عدل و مجری اراده الهی می‌گردد (همان: ۱۵۱).

نمونه تاریخی انسان‌های کاملی که به این مقام دست یافته‌اند، شاهان پیشدادی و کیانی هستند که نمونه بارز و مهم آن کی خسرو به شمار می‌آید. همان‌گونه که کی خسرو برای فردوسی و سهروردی نیز نمونه انسان کامل به شمار می‌آید (پورجوادی، ۱۳۸۰: ۷۱؛ سهروردی، ۱۳۸۰ ج: ۱۸۶-۱۸۷).

۹. صاحب این موهبت، خلافت الهی می‌یابد و به تعبیر سهروردی: «رئیس طبیعی شود عالم را» (۱۳۹۶: ۸۵). به این دلیل است که داشتن این فره باعث استجاب دعا و مسخر شدن کائنات در دست فرد می‌گردد و به تعبیر سهروردی: «اکسیر علم و قدرت است» (همان: ۸۲). همچنین پادشاه بهره‌مند از آن به فنونی چون استخراج آهن، ساخت ابزار آلات، رام کردن حیوانات، پشم‌ریسی و بافتن منسوجات، پزشکی و ساختن بنا دست می‌یابد.

فره کیانی در سنت اسلامی

این اصطلاح به نحو مستقیم و غیر مستقیم در آثار دوران اسلامی مشاهده می‌شود: (یک) به نحو مستقیم؛ در متون دوران اسلامی به این مفهوم اشاره شده است. فردوسی (قرن ۴) در شاهنامه می‌نویسد (۱۳۷۴: ۳۰۲، بیت ۱۰۸۸۹):

مرا داد ارونند و فر کیان تن پیل و چنگال شیر ژیان

مؤلف بیان الادیان (قرن ۵) می‌نویسد (ص ۲۴):

«هر که در عجم ملک روزگار گشته و او را کارهای بزرگ پیش آمده، در او چیزی دیده‌اند که آن را «فر ایزدی» خوانده‌اند.»

همچنین غزالی (قرن ۵ و ۶) در نصیحة الملوك می‌نویسد (ص ۸۱):

«خدای تعالی از بنی آدم دو گروه را برگزید... یکی پیغمبران و دیگر ملوک... چنانکه در اخبار می‌شنوی که: «السلطان ظلّ الله فی الأرض»، سلطان سایه هیبت خدای است بر روی زمین، یعنی که بزرگ و برگماشته خدای است بر

خلق خویش. پس بایاد دانستن که کسی را که او پادشاهی و فرّ ایزدی داد، دوست باید داشتن و پادشاهان را متابع باید بودن».

چنانکه مؤلف *فرائد السلوک* (قرن ۷) می‌نویسد (شمس سجاسی، ۱۳۶۸: ۴۵-۴۹):

«و طایفه‌ای را از بندگان به عنایت لطف اختیار فرمود و به سعادت عقل ممتاز کرد و ایشان را به فرّ الهی بیاراست و به ورج پادشاهی (= فرّ کیانی) مزین گردانید... و آن فرّی است الهی و نوری است ربّانی که... به قوت فیض آن بر عالمیان مهتر شود».

و یا خواجه ابوالفضل علامی (قرن ۱۰ و ۱۱) در کتاب *آیین اکبری* در بیان منشأ قدرت پادشاهان می‌نویسد (۱۸۹۲: ۳/۱):

«پادشاهی فروغی است از دادار بی‌همتا و پرتوی از آفتاب عالم افروز... به زبان روزگار، فرّ ایزدی خوانند و به باستانی زفان، کیان خوره».

این اصطلاح به واسطه شیخ اشراق و شارحان وی، به نحو مستقیم در فلسفه اسلامی وارد شده است که در بخشی جداگانه به بررسی آن خواهیم پرداخت (جهت برخی دیگر از کاربردهای مستقیم این اصطلاح در متون دوران اسلامی نک: معین، ۱۳۸۴: ۴۲۴/۱-۴۲۹).

دو) به نحو غیرمستقیم؛ این اصطلاح به نحو غیرمستقیم نیز در فرهنگ اسلامی به کار رفته است، چنانکه افضل‌الدین کاشانی از فرّ کیانی به «فروغ خرد» تعبیر کرده است و می‌نویسد (۱۳۶۶: ۱۰۸):

«از شاهان و سروران شخصی که به عنایت الهی متعین گردد و جان و روانش از فروغ خرد نشان دارد...».

در کتاب *الخراج و التاج* ابویوسف آمده است که خلیفه، برگزیده خدا است و جانشین خدا در زمین و با نوری از سوی خدا تجهیز شده است و عدالت را انجام می‌دهد و اطاعت از حاکم، مانند اطاعت از پیامبر است (کرم، ۱۳۷۵: ۳۸۶).

همچنین در ایران زمین، همواره این اصطلاح به صورت غیرمستقیم در اندیشه سیاسی مردم وجود داشته است. بر این اساس، حکومتی از مشروعیت برخوردار است که از طرف خداوند تعیین شده باشد و پادشاهی مشروع تلقی می‌گردد که از فرّ ایزدی یا به تعبیر دیگر «عنایت الهی» برخوردار باشد (طاووسی، ۱۳۸۳: ۴۹). فرّ کیانی بیانگر حق ایزدی شاهان در حکومت کردن (= حق الهی سلطنت، مشروعیت حکومت) بر مردم است که در تعبیری چون «السلطان ظلّ الله» مشاهده می‌شود (سودآور، ۱۳۸۴: ۱۵). در ایران باستان مقام شاهی دارای دو جنبه بوده است که یکی دین‌یاری و دیگری شهریار یا حکمت و حکومت

است (مجتبایی، ۱۳۵۲: ۱۱۵). در ادبیات فارسی نیز بهترین و کامل ترین حکومت‌ها، حکومتی است که در آن دین و دولت توأم باشند و شهریاری دین‌یار فرمانروا باشد (همان: ۹۷)؛ چنان که در شاهنامه آمده است (ص ۱۳۵۷، بیت ۴۹۲۶۰):

چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتی

نمونه‌های بسیاری از این اندیشه در شکل‌گیری سلسله‌های بزرگ و قدرتمندی در ایران مشاهده می‌شود. به عنوان نمونه در پیش از اسلام سلسله ساسانیان و پس از اسلام سلسله صفویه و نیز در عصر حاضر، حکومت جمهوری اسلامی، حکومت‌هایی هستند که در آنها رهبری دینی به تشکیل حکومت پرداخته است. بنابراین ساختار سیاسی ایران همواره بر اساس اعتقاد به خره کیانی ثابت مانده است و تنها روینای آن یعنی حاکمان و سلسله آنها تغییر کرده است.

بر این اساس کیانیان که کاهنان فرمانروا بودند، قدرت خود را به فرآیندی منسوب می‌کردند (نک: کریستن سن، ۱۳۵۵) و ساسانیان تبارنامه‌ای برای خود ساختند که آنها را به کی و یشتاسپ می‌رسانید و از این طریق خود را وارث برحق فرّه می‌دانستند (بویس، ۱۳۸۵: ۱۵۷). چنانکه در ادامه نشان داده می‌شود، مفهوم خره پس از اسلام با مفهوم ولایت جایگزین گردید. بر این مبناست که صفویه شجره نامه‌ای جعلی ساختند و خود را به امام کاظم (ع) رساندند (کسروی، ۱۳۵۲: ۵۶).

بر این اساس برخی از اندیشمندان، علت طرح کی خسرو در *الوواح عمادی* را که در اواخر عمر سهروردی نوشته شده است، معرفی الگوی پادشاهی آرمانی دانسته‌اند که سهروردی آن را برای یکی از حاکمان (به نام عمادالدین) نوشته است. در جهان‌بینی سیاسی سهروردی کی خسرو همان نقشی را دارد که شاه فیلسوف در مدینه فاضله افلاطون دارد. (پورجوادی، ۱۳۸۰: ۷۸). بر این اساس یکی از بنیادهای آیین سیاسی اشراقی، باور باستانی به خره کیانی است (ضیایی، ۱۳۷۸: ۱۰۸). مشابهت میان خره کیانی و ولایت الهی در اسلام، باعث شده است تا برخی اینگونه ادعا نمایند که خلافت و حاکمیت قطب، نتیجه و انعکاسی است از عقاید مردم ایران باستان در مورد خره و فر کیانی شاهان است. چنانکه تمامی صوفیان به ولایت تکوینی و تشریحی اولیا و مشایخ و اقطاب خود باور داشته‌اند (یثربی، ۱۳۸۵: ۳۶). همچنین به دلیل مشابهت آن با نظریات افلاطون در مورد حکومت، برخی دیگر چنین باوری در اسلام را برگرفته از نظریات افلاطون دانسته‌اند و معتقدند که سهروردی تنها ارزش‌های نمادین شاهان اساطیری ایران را به این نظریه پیوند زده است (ضیایی، ۱۳۷۸:

۱۰۹). چنان که می‌دانیم این نظریاتِ نادرست، ناشی از رویکرد تاریخی به این گونه مسائل است و در صورتی که با رویکرد جاویدان خرد به مطالعه این اصطلاح می‌پرداختند، هرگز اینگونه شتابزده نتیجه‌گیری نمی‌کردند؛ چرا که وجود مشابهت میان سنت‌های مختلف را می‌توان به دو صورت تعبیر کرد (عالیخانی، ۱۳۷۹: ۱۸):

۱). بر اساس رویکرد تاریخی، این مشابهت‌ها نشان از اصیل نبودن سنت‌های متأخر و وام‌گیری آنها از سنت‌های قدیمی‌تر است.

۲). بر اساس رویکرد جاویدان خرد، این مشابهت‌ها همگی از سرمنشاء واحدی ناشی شده‌اند و وجود این امور مشابه، تأییدی بر حقانیت آنها به شمار می‌آید. بر این اساس هیچ سنتی مطالب خود را از دیگری اخذ نکرده است، بلکه به دلیل آنکه حقیقتی که سرمنشاء این سنن متفاوت بوده است، حقیقتی واحد است، این مشابهت‌ها پدید آمده است.

خرّه در آثار شیخ اشراق

شیخ اشراق به فرّ نورانی و خرّه و به طور خاص خرّه کیانی (کیان خرّه) در آثار خویش اشاره کرده است. وی می‌نویسد که چون نفس انسان ظاهر شود به نور الهی روشن می‌شود (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱۸۴). وی معتقد است که به واسطه این نور است که پس از خلع بدن می‌توان به مشاهده انوار عالم دیگر دست یافت (سهروردی، ۱۴۱۱: ۸۹). وی در پرتوانمه می‌نویسد (همو، ۱۳۹۶: ۸۵):

«و هر پادشاهی که حکمت بداند و بر سپاس و تقدیس نورالأنوار مداومت نماید، چنان که گفتیم، او را «خرّه کیانی» بدهند، و «فرّ نورانی» ببخشند، و باری الهی او را کسوت هیبت و بها بپوشاند، و رئیس طبیعی شود عالم را، و او را از عالم اعلیٰ نصرت رسد، و سخن او در عالم علوی مسموع باشد، و خواب و الهام او به کمال رسد».

به نظر سهروردی چون نفس انسان ظاهر شود به نور الهی روشن و قوی می‌شود و قادر به تأثیر در اجسام و نفوس و دارای هیبت می‌شود و به تأیید حق از جمله حزب خدا می‌شود و می‌تواند بر دشمنان خود پیروز شود. چنین شخصی به نور تأیید و ظفر دست می‌یابد. چنانکه پادشاهان بزرگ ایرانی مانند فریدون و کی خسرو به آن دست یافتند. کسانی که از این موهبت بهره‌مند می‌شوند، رئیس طبیعی عالم می‌شوند و از عالم اعلیٰ به آنها یاری می‌رسد. داشتن این فرّه باعث استجاب دعا و مسخر شدن کائنات در دست فرد می‌شود. همچنین سهروردی نام دو تن از پادشاهانی را که به این مقام دست یافته‌اند (فریدون و

کی خسرو) ذکر می‌کند (سهروردی، ۱۳۸۰: ۱۸۴-۱۸۷؛ همو، ۱۳۸۰: ج ۹۲؛ نیز نک: شهرزوری، ۱۳۸۰: ۳۹۳؛ قطب شیرازی، ۱۳۸۰: ۳۵۷).

نظرات سهروردی در مورد «خره کیانی» را یکی از بنمایه‌های اصلی تفکر وی دانسته‌اند (کرین، ۱۳۸۴: ۴۳).

شهرزوری نیز در شرح حکمة الاشراق می‌نویسد (۱۳۸۰: ۳۹۳):

«و مراد وی از خره نور واصل به نفوس فاضل از عالم نوری است که نفس به آن تعلق می‌گیرد و به وسیله آن روشن می‌شود و کامل‌تر از اشراق خورشید، اشراق می‌کند. به زبان پهلوی خره نامیده می‌شود و نوعی از آن که به پادشاهان فاضل اختصاص دارد کیان خره نامیده می‌شود».^۲

ابن سینا نیز از گروهی نام می‌برد که «خودی خویش را وقف کرده‌اند بر نظاره ورج یعنی شکوهمندی برین و بریافت خوشی مهین» (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۱۰۹).

مقایسه خره در الواح عمادی و اوستا

سهروردی در حکمة الاشراق می‌نویسد (ص ۱۵۷):

«نورهای مینوی سرچشمه‌های خره و رای هستند که زردشت از آنها خبرداد، همچنین در خلسه پادشاه صدیق کی خسرو مبارک واقع شدند و آنها را مشاهده کرد».^۳

شهرزوری در شجرة الالهیه نیز همین مطلب را نقل کرده است (۱۳۸۵: ۴۳۴/۳). قطب شیرازی نیز در شرح حکمة الاشراق بیان می‌کند که خره چنانکه زرتشت گفته است نوری است که از ذات الهی ساطع می‌شود و به واسطه آن بعضی از مردم بر برخی دیگر ریاست می‌یابند و به کمک آن در صنعت و عمل خود مهارت می‌یابند و آنچه از این نور به ملوک با فضیلت اختصاص دارد «کیان خره» نامیده می‌شود (۱۳۸۰: ۳۵۷).

سهروردی همچنین در الواح عمادی در مورد خره کیانی و افرادی که به آن دست یافته‌اند مطالبی بیان کرده است. اشاره وی به بخش زامیاد یشت از کتاب اوستا است که به بسیاری از انواع خره و کسانی که به خره کیانی دست یافته‌اند اشاره شده است (یشت‌ها، زامیاد یشت: ۴۸۵/۲-۵۰۳). در این مورد، سخنان سهروردی در آثار مختلف‌اش با مطالبی که امروزه از اوستا به دست ما رسیده است مطابقت دارد. جهت مقایسه بهتر سخنان سهروردی با اوستا، بخشی از رساله الواح عمادی در کنار خلاصه زامیاد یشت اوستا را در کنار یکدیگر ذکر می‌کنیم:

اوستا	الواح عمادی
<p>یشت‌ها، زامیادیش: ۴۸۵/۲-۵۰۳</p> <p>... [فری] که از آن آماشاسپندان است... که از آن ایزدان مینوی... [فری] که از آن تهمورث زیناوند بود؛ چنان‌که بر هفت کشور شهریاری کرد ... [فری] که دیرزمانی از آن جمشید خوب رَمه بود؛ چنان‌که بر هفت کشور شهریاری کرد ... به شهریاری او، نه سرما بود، نه گرما، نه پیری، نه مرگ و نه رشک دیوآفریده... پس از آنکه او به سخن نادرست دروغ دهان بیالود، فر آشکارا به کالبد مرغی از او به بیرون شتافت... این فر [از جم گسسته] را فریدون ... برگرفت که - بجز زرتشت - پیروزترین مردمان بود. آن که آزی - دهاک را فروکوفت... آهوره‌مژدا چنین گفت: ای زرتشت آشون! بر هر یک از شما مردمان است که خواستار به چنگ آوردن فر ناگرفتنی باشد. چنین کسی... پیروزی همه روزه از آن او شود و دشمن را به نیرومندی شکست دهد...</p> <p>[فری] که از آن کی خسرو بود، نیروی خوب به هم پیوسته‌اش را، پیروزی آهوره آفریده‌اش را، برتری‌اش در پیروزی را، فرمان خوب روا شده‌اش را، فرمان دگرگون ناشدنی‌اش را، فرمان چیرگی ناپذیرش را، شکست بی‌درنگ دشمنانش را... نیروی سرشار و فر مژدا آفریده و تندرستی را، فرزندان نیک باهوش را، [فرزندان] توانای دانای زبان‌آور را، [فرزندان] دلاور از نیاز رهاننده روشن چشم را، آگاهی درست از آینده و بهترین زندگی بی‌گمان را... شهریاری درخشان را، زندگانی دیرپای را، همه بهروزی‌ها را، همه درمان‌ها را... بدان‌سان که کی خسرو بر دشمن نابکار چیره شد و در درازنای آوردگاه - هنگامی که دشمن تباهاکار نیرنگ‌باز، سواره با او می‌جنگید - به نهانگاه گرفتار نیامد. کیخسرو سرور پیروز،</p>	<p>۱۳۸۰: ۱۸۴-۱۸۷/۱۳۸۰؛ ج: ۹۱-۹۳</p> <p>چون فکر دائم دارد در آیات جبروت، و مشتاق شود به عالم روشن و لطیف شود به عشق نورانی و متصف شود به نیک‌بختی و به خیر و کرم و عدل، به افق اعلی برود و بر اعدای خویش قاهر گردد و محفوظ باشد وصیتی عظیم او را پدید آید و هیبتی سخت‌تر پدید آید مر او را ... و برسد به نور تأیید و ظفر چنانکه بزرگان ملوک پارسیان رسیدند... و نوری که معطی تأیید است که نفس و بدن بدو قوی روشن گردد در لغت پارسیان «خره» گویند، و آنچه ملوک خاص باشد آن را «کیان خره» گویند. و از جمله آن کسانی که بدین نور و تأیید رسیدند: [۱] خداوند «نیرنگ» ملک افریدون و آنکه حکم کرد به عدل ... که از روح القدس متکلم گشت و بدو متصل، و طریق مثال و تجرید و غایت سعادت را دریافت آنچه قاصدان راه یابند و بدارند از عالم علوی، چون که نفس روشن و قوی گشت ... حکم کرد و مسلط به قدرت و نصرت و تأیید بر عدو [خود ضحاک]، صاحب دو علامت خبیث و او را هلاک کرد به امر حق تعالی و وردگان را باز پس بستند و سایه عدل را بگسترانید بر جمله معموره و از علوم بهره‌مند شد بیش از آن که بسیاران در این عصرها برابر او نبودند. و علم را نشر کرد و عدل بگسترانید و شر را فهر کرد و فرمان او روان گشت ...</p> <p>[۲] و دوم او از ذریت او ملک ظاهر کی خسرو مبارک که تفلّس و عبودیت را بر پای داشت، از قدس صاحب سخن شد و غیب با او سخن گفت و نفس او به عالم اعلی عروج کرد و متنقش گشت به حکمت حق تعالی و انوار حق تعالی او را پیدا شد و پیش او باز آمد و معنی «کیان خره» دریافت و آن روشنی‌ای است که در نفس قاهر</p>

پسرخونخواه سیاوش دلیر- که ناجوانمردانه کشته شد... افراسیاب تهاکار و برادرش ... را به بند درکشید...	پدید آید که سبب آن گردن‌ها او را خاضع شوند. و هلاک گردند بقوه حق تعالی ... افراسیاب را ... و چون ملک فاضل النفس در عالم سنت‌ها را زنده گردانید و تعظیم انوار حق کرد و حکم کرد به تأیید حق تعالی بر جمله روی زمین، انوار مشاهده جلال حق تعالی برو متوالی گشت ...، بخواند او را منادی عشق و او لیک گفت و فرمان حاکم شوق در رسید و ... هجرت کرد به حق تعالی ... درود باد بر آن روز که مفارقت وطن کرد، روزی که به عالم علوی پیوست.
[فری] که از آن زرتشت آشون بود که دینی اندیشید؛ که دینی سخن گفت؛ که دینی رفتار کرد؛ که در سراسر جهان استومند ^۷ در آشه، آشون‌ترین، در شهریار، بهترین شهریار، در رایومندی ^۸ ، رایومندترین، در فرهمندی، فرهمندترین و در پیروزی، پیروزترین بود ... فر کیانی مزدا آفریده و فر مزدا آفریده ناگرفتنی را درود می‌فرستم...	

رمزگشایی از مقدمه المشارع

سهروردی در مقدمه المشارع و المطارحات می‌نویسد (۱۳۸۰هـ: ۱۹۵):

«و اما علم به صورت‌های سه گانه ذکر شده در حکمت اشراق که عبارت‌اند از: (﴿ ۱۰۰ ﴾) داده نمی‌شود، مگر پس از اشراق»^۹.

برای رمزگشایی از این اشکال، لازم است تا به بخش دیگری از این کتاب که در مورد انواع خره (فره) است مراجعه نماییم (همان: ۵۰۲-۵۰۵):

«آیا نمی‌بینی که آهن گداخته، هنگامی که آتش در آن تأثیر می‌گذارد، همچون آتش می‌شود و نورانی و سوزاننده می‌شود؟ پس نفس از جوهر قدس است، هنگامی که از نور منفعل شود و لباس اشراق‌ها بر تن کند، تأثیرگذار می‌شود ...




[۱] اگر آنچه بر جوهر نفس غالب می‌شود، امر قهری باشد، و اشراق‌ها به نحوی واقع شوند که از طرف آسمان‌ها و ارباب طلسم‌ها حصه امور قهری غالب شود، معنایی که پهلویان آن را خره می‌نامند حاصل می‌شود که از طریق شهاب‌های نورانی، اثر آن در امور قهری ظاهر می‌شود. در این حالت صاحب آن شجاع و قاهر و غلبه‌کننده می‌شود.

[۲] و اگر اشراق‌هایی که از جانب شهاب‌های قدسی از جانب نورهای روحانی، بر حسب استعداد نفس بر آن وارد می‌شوند، از جنبه عشقی و محبتی باشد، خره‌ای خواهد بود که اثر آن در سعادت‌مندی صاحب آن از طریق امور لطیف و علاقه و میل نفس‌ها و عشق آنها به او و تعظیم امت‌ها نسبت به او ظاهر می‌شود، زیرا آنچه از طرف ارباب طلسم‌ها به سوی او جاری است، سعادت‌مندانه و معظم و معشوقه‌ای است.

[۳] و اگر [این اشراق‌ها] به صورت معتدل باشند و حصه هیئت‌های نوری در آن به واسطه سید نورانی اعظم زیاد شود، پادشاهی معظم خواهد شد که صاحب هیبت و علم و فضیلت و اقبال خواهد بود، و این نوع واحد «کیان خرّه» نامیده می‌شود.^{۱۰}

بر اساس آنچه سهروردی در این بخش بیان می‌کند، افاضه فرّه بر انسان فرهمند به سه صورت انجام می‌شود:

۱. افاضه قهری؛ این خرّه معادل خرّه پهلوانی در ایران باستان است.
 ۲. افاضه مهری؛ این خرّه معادل خرّه موبدی در ایران باستان است.
 ۳. افاضه مهری - قهری (افاضه جامع)؛ که معادل خرّه کیانی در ایران باستان است.
- بر این اساس دکتر بابک عالیخانی از اشکال رمزی سهروردی در مقدمه کتاب المشارع رمزگشایی کرده‌اند و آنها را به صورت زیر مشخص نموده‌اند (عالیخانی، ۱۳۹۶: ۱۱۵-۱۱۶):

		
خرّه پهلوانی	خرّه کیانی	خرّه موبدی
نماد قدرت	نماد حکمت و حکومت	نماد معرفت
غلبه حصه قهری	تعادل حصه مهری و قهری	غلبه حصه مهری
جنبه آفاقی	جنبه آفاقی و انفسی	جنبه انفسی

جهت رمزگشایی از این نمادها لازم است تا آنها را نود درجه بچرخانیم. در این صورت مشاهده می‌شود که این نمادها، به ترتیب تصویر: کلید، تاج و شیر است. نماد نخست که یک کلید است، نماد خرّه موبدی است. کلید بر اساس کارکرد آن که بازکردن قفل و در است، نماد گشایش یک راه باطنی (شوالیه، ۱۳۸۵: ۵۹۵/۴) و رسیدن به یک مرحله معنوی و جایگاه روحانی است (همان: ۵۹۷). چنانکه سهروردی اشاره کرده است، در اثر افاضه مهری فرد به معرفت و مقام موبدی دست می‌یابد.

نماد میانی که یک تاج است، نماد خرّه کیانی است. از آنجا که در خرّه کیانی افاضه

مهری - قهری در حد میانه و اعتدال است، شیخ اشراق نیز نماد تاج را که نشانه سلطنت و ولایت است در میانه دو نماد دیگر رسم کرده است. و نماد سوم که یک شیر است، نماد خرّه پهلوانی به شمار می‌آید. شیر مظهر قدرت و عدالت است (همان: ۱۱۱). در دوران گذشته بر قبر پهلوانان و عیاران، شیری سنگی نصب می‌کردند که امروزه نیز در برخی از مناطق بقایای آن باقی مانده است. این خرّه چنانکه شیخ اشراق بیان کرده است ناشی از افاضه قهری است.

مصدق فره کیانی در فرهنگ اسلامی

فره با اصطلاحات دیگری از سایر فرهنگ‌ها مقایسه شده است. به عنوان مثال، برخی فر را با اصطلاح «شخینا» در فرهنگ یهودی مقایسه کرده‌اند (پورداد، ۱۳۷۷: ۵۱۲/۱؛ نیز نک: شخینا: ۸۰-۸۴)؛ اما برخی شخینا را با سکینه یکی دانسته‌اند و نه با خوره (پورجوادی، ۱۳۸۲: ۱۹۴). همچنین این اصطلاح را با نیروی مانا (خدایار محبی، ۱۳۷۸: ۲۷-۲۶) و مفهوم مَلَمُو در بین النهرین مقایسه کرده‌اند (بهار، ۱۳۸۴: ۴۳۷). در فرهنگ اسلامی، این واژه را با کلمات زیر نیز تطبیق داده‌اند:

۱) سلطان؛ خره کیانی را با اصطلاح سلطان در قرآن قابل تطبیق دانسته‌اند (معین، ۱۳۸۴: ۴۱۵/۱).

۲) نور طامس؛ کیان خره را با نور طامس که مرحله سوم از نورهای سه‌رودی است (سه‌رودی، ۱۳۸۰ الف: ۱۰۹/۱) یکی دانسته‌اند (پورجوادی، ۱۳۸۲: ۱۹۵؛ غفاری، ۱۳۸۰: ۱۶۶)؛ این نور است که همه تمایلات مادی را از میان بر می‌دارد و موت اصغر را پدید می‌آورد.

۳) سکینه؛ عده‌ای خرّه را با سکینه یکی دانسته‌اند (کربن، ۱۳۸۴: ۵۹؛ امین دهقان، ۱۳۸۳: ۱۵۹؛ پورنامداریان، ۱۳۸۳: ۳۰۰).

چنانکه از میان شارحان سه‌رودی، مؤلفی گمنام به نام ودود تبریزی در تفسیری درباره الواح به نام مصباح الارواح فی کشف حقایق الالواح و عبد الرزاق کاشانی در تأویلات القرآن، سکینه و کیان خره را یکی دانسته‌اند (پورجوادی، ۱۳۸۲: ۱۹۶). اما در مقابل، برخی این نظر را نپذیرفته‌اند و تفاوت‌هایی میان آنها ذکر کرده‌اند (همان: ۱۹۴).

۴) ولایت؛ می‌توان در فرهنگ اسلامی، این فر را با نور امامت مقایسه کرد (امین دهقان، ۱۳۸۳: ۱۵۷؛ محمدی و ایقانی، ۱۳۸۵: ۳۶۱) که از امامی به امام دیگر منتقل می‌گردد و باعث رسیدن وی به مقام امامت می‌گردد. همچنین کربن آن را با نور محمدی قابل مقایسه دانسته است (کربن، ۱۳۹۰: ۱۸۱/۲). بر این اساس رسیدن خرّه کیانی به جانشین بر حق پادشاه و

گریختن آن از دست غاصبان حکومت، با مسأله نور امامت مشابهت بسیار دارد. مشابهت دیگر آن است که از نظر معارف شیعی، خلافت قابل غصب شدن است؛ اما امامت و ولایت غصب شدنی نیست. از آنجا که در دینکرد، اصل و منبع خرّه، روشنی بی‌آغاز معرفی شده است و در نهایت خرّه به سوشیانس می‌پیوندد، می‌توان به این نتیجه رسید که این مفهوم از آغاز جهان وجود داشته است و تا پایان آن باقی خواهد ماند. این معنا نیز با مفهوم ولایت در فرهنگ شیعی مشابهت دارد. چنانکه بر اساس معارف شیعی، هیچ‌گاه زمین خالی از حجت (ولی معنوی) نمی‌ماند. وجود این گونه مشابهت‌ها باعث شده است تا متعلقان به نگرش تاریخی، به غلط گمان کنند که شیعیان، لطف الهی خاصی نظیر خورنه شاهی را به امامان خود منتسب کرده‌اند (بویس، ۱۳۸۵: ۱۸۴). در حالی که بر اساس دیدگاه جاویدان خرد، به این نتیجه دست می‌یابیم که ایرانیان همواره به ولایت معتقد بوده‌اند.

نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب این مقاله، به نظر می‌رسد مفهومی که در بردارنده تمامی معانی فر است، مفهوم ولایت است. بر این اساس می‌توان گفت که صاحب فر، انسان کامل و خلیفه خداوند بر روی زمین است که از حکمت حقیقی برخوردار است. در حقیقت دارنده فر کیانی، انسان کاملی است که دارای علم لدنی (جام جهان نما) و تصرف در نفوس است و بر این اساس دارای حق الهی حکومت بر مردمان و ولایت تکوینی و تشریعی بر آنهاست. بنابراین خرّه کیانی معادل ولایت و انسان صاحب آن (انسان فرمند) معادل ولی و انسان کامل در فرهنگ اسلامی است که خلیفه خداوند بر روی زمین به شمار می‌آید.

پی‌نوشت‌ها

۱. فرّه آریایی (= فرّه ایرانی)؛ فری است که از سوی خداوند به ایران زمین داده شده است که باعث آبادانی و شوکت و جلال و ابهت آن می‌گردد. بر اثر این فر است که دشمنان ایران شکست می‌یابند (یشت‌ها، اشتاد یشت: ۲۰۴/۲-۲۰۶).
۲. «و یرید بالخره ان النور الواصل الی الانفس الفاضله من العالم النوری الذی تتألق به النفس و تشرق اتم من اشراق الشمس یسمی بالفهلویه «خرّه» و ما یتخصص بالملوک الافاضل منهم یسمی «کیان خرّه».
۳. «و الاضواء المینویه ینابع الخره و الراي التي اخبر عنها زرادشت و وقع خلسه الملك الصديق كي خسرو المبارك اليها، فشاهدها».
۴. نوزدهمین یشت (نیایش) از یشت‌های بیست‌ویک گانه اوستا به نام ایزد زمین (زامیاد)، خوانده شده است. این یشت را «کیان یشت» نیز خوانده‌اند، چراکه داستان به دست آوردن خرّه توسط پادشاهان سلسله کیانی در آن بیان شده است.

۵. لقب تهمورث است، که به معنای «شاکی السلاح»، (یعنی مرد با سلاح و چست و چابک) است.
۶. همان ضحاک است.
۷. مادی، استخوان‌دار، خاکی، مراد جهان مادی است که اهوره‌مزدا در آغاز سه هزاره دوم آفرینش، آفرید و در آن به مینوها تن بخشید.
۸. دارنده جلال و شکوه و فروغ. صفت اهوره‌مزدا و برخی از ایزدان و آدمیان است و غالباً با همراه می‌شود.
۹. و اما الصور الثلاثة المذكورة في حکمة الاشراق و هي: (عَلَمٌ مُلَوَّنٌ) علومها لا تعطى الا بعد الاشراق.
۱۰. ألم تر ان الحديد الحامية اذا أثرت فيها النار تشبه بالنار و تستضيء و تحرق؟ فالنفس من جوهر القدس، اذا انفعلت بالنور و اكتست لباس الشروق أثرت و فعلت...
- ... [1] ثم ان كان الغالب على جوهر النفس الامر القهرى، فيقع الشروق على وجه يغلب فيه حصة الامور القهرية من السوابق و ارباب طلسماتها: فيكون المعنى الذى يسميه الفهلوية «خره» مما يأتى فى الشهب النورانية اثره فى القهر، فيصير صاحبه شجاعا قاهرا غلابا.
- [2] و ان كان الشروق الذى يأتى فى الشهب القدسية من الانوار الروحانية بحسب استعداد النفس من جهة عشقية و محبة، فيكون «الخره» السارى اثره فى اسعاد صاحبه بامور لطيفة و ميل النفوس و عشقها اليه و تعظيم الامم له، لأن الألق السارى اليه من ارباب طلسمات سعدية معظمة معشوقة.
- [3] و ان اعتدل و كثر فيه حصة هيئات النور بوساطة السيد النير الاعظم، فيكون مليكا معظما صاحب هبة و علم و فضيلة و اقبال، و هذا وحده يسمى «كيان خره».

منابع:

- آموزگار، ژاله، *تاریخ اساطیری ایران*، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۵.
- _____، «فره»، این نیروی جادویی و آسمانی»، زبان فرهنگ اسطوره، انتشارات معین، تهران، ۱۳۸۶.
- ابن سینا، *دانشنامه علایی (الهیات)*، تصحیح: محمد معین، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، همدان، ۱۳۸۳.
- ابوالمعالی، محمد بن نعمت علوی، *بیان الادیان*، تصحیح محمدتقی دانش پزوه با همکاری قدرت الله پیش نماز زاده، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ۱۳۷۶.
- افضل‌الدین کاشانی، *رساله ساز و پیرایه شاهان*، مصنفات افضل‌الدین محمد مرقی کاشانی، تصحیح: مجتبی مینوی و یحیی مهدوی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۶.
- امین دهقان، معصومه، *مقایسه انسان فرهمند در شاهنامه با ولی در مثنوی*، انتشارات حقیقت، تهران، ۱۳۸۳.
- انجو شیرازی، میر جمال‌الدین حسین، *فرهنگ جهانگیری*، ویراسته رحیم غفیفی، انتشارات دانشگاه فردوسی، مشهد، ۱۳۵۴.
- انواری، سعید، «خره کیانی»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۱۵، تهران، انتشارات بنیاد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۹۰.

- برهان قاطع، محمد حسین بن خلف تبریزی، به اهتمام: محمد معین، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۸۴.
- بویس، مری، زردشتیان باورها و آداب دینی آنها، ترجمه عسکر بهرامی، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۸۵.
- پورجوادی، نصرالله، «روحانیت کیخسرو در شاهنامه و در سنت اشراقی»، اشراق و عرفان (مقاله‌ها و نقدها)، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۰.
- _____، «نورسکینه در فلسفه اشراق سهروردی»، نامه سهروردی (مجموعه مقالات)، به کوشش علی اصغر محمد خانی و حسن سید عرب، انتشارات وزارت ارشاد، تهران، ش ۱۳۸۲.
- پورداود، ابراهیم، مقدمه بر پشت‌ها، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.
- پورنامداریان، تقی، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- خدایار محبی، منوچهر، اسلام‌شناسی و دین تطبیقی (فرهنگ ادیان و اسلام)، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۸.
- دوانی، جلال‌الدین، شواکل الحور فی شرح هیاکل النور، ثلاث رسائل، تصحیح: سید احمد تویسرکانی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۱۱.
- دهخدا، لغت نامه دهخدا، انتشارات مجلس شورای ملی، تهران، ۱۳۳۵.
- زادسپرم، وزیدگیها زادسپرم، پژوهشی از محمدتقی راشد محصل، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵.
- زرنر، رابرت چارلز، طلوع و غروب زرتشتی‌گری، ترجمه تیمور قادری، تهران، امیرکبیر، ۱۳۸۴.
- سودآور، ابوالعلاء، فره ایزدی (در آیین پادشاهی ایران باستان)، نشر نی، تهران، ۱۳۸۴.
- سهروردی، شهاب‌الدین، پرتونامه سلیمانی و بستان القلوب (دو رساله آموزشی)، تصحیح: بابک عالیخانی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۹۶.
- _____، التلویحات، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد: ۱ تصحیح: هانری کربن، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ الف.
- _____، حکمة الاشراق، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد: ۲ تصحیح: هانری کربن، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ ب.
- _____، الالواح العمادیه، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد: ۴ تصحیح: نجفقلی حبیبی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ ج.
- _____، الواح عمادی، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد: ۳ تصحیح: سید حسین نصر، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ د.
- _____، المشارع و المطارحات، مجموعه مصنفات شیخ اشراق، جلد: ۱ تصحیح: هانری کربن، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ هـ.
- _____، هیاکل النور، ضمیمه کتاب: ثلاث رسائل، تصحیح: سید احمد تویسرکانی، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۴۱۱ ق.

- «شخینا»، ترجمه سعید انواری و بهزاد سالکی و سپیده رضی، کتاب ماه دین، سال شانزدهم، شماره ۸، پیاپی ۱۸۸، خرداد ۱۳۹۲.
- شمس سجاسی، *فرائد السلوک*، تصحیح نورانی وصال و غلامرضا افراسیابی، تهران، ۱۳۶۸.
- شوالیه، ژان و آلن گبران، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه فضایی، تهران، انتشارات جیحون، ۱۳۸۵.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد، *رسائل الشجره الالهیه فی علوم الحقائق الربانیة*، تصحیح: نجفقلی حبیبی، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۵.
- _____، *شرح حکمة الاشراق*، تصحیح: حسین ضیائی تربتی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- ضیایی، حسین، «سهروردی و سیاست»، منتخبی از مقالات فارسی درباره شیخ اشراق سهروردی، به اهتمام: حسن سید عرب، انتشارات شفیع، تهران، ۱۳۷۸.
- طاووسی، محمود و علی محمد زمانی، «فره ایزدی و بازتولید آن در اندیشه سیاسی ایران پس از اسلام»، *مجله مطالعات ایرانی*، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال سوم، شماره ۵، بهار ۱۳۸۳.
- عالیخانی، بابک، *بررسی لطایف عرفانی در نصوص عتیق اوستایی*، هرمس، تهران، ۱۳۷۹.
- _____، *تصحیح و توضیح بر پرتونامه سلیمانی و بستان القلوب (دو رساله آموزشی)*، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۹۶.
- علمای، ابوالفضل بن مبارک، *آیین اکبری (اکبرنامه)*، چاپ سنگی، لکنهو، ۱۸۹۲م.
- غزالی، ابوحماد، *نصیحه الملوک*، تصحیح: جلال‌الدین همائی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۶۱.
- غفاری، سید محمد خالد، *فرهنگ اصطلاحات آثار شیخ اشراق شهاب‌الدین سهروردی*، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- فردوسی، ابوالقاسم، *شاهنامه* (از روی چاپ مسکو)، به کوشش: سعید حمیدیان، انتشارات داد، تهران، ۱۳۷۴.
- فرنیغ دادگی، بندهش، *ترجمه مهرداد بهار*، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۹.
- قطب شیرازی، محمود بن مسعود کازرونی، *شرح حکمة الاشراق*، به اهتمام: عبدالله نورانی و مهدی محقق، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- *کارنامه اردشیر بابکان* (با متن پهلوی)، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.
- کرین، هانری، *ارض ملکوت* (کالبد انسان در روز رستاخیز از ایران مزدائی تا ایران شیعی)، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۸۳.
- _____، *اسلام در سرزمین ایران (ج ۲: سهروردی و افلاطونیان ایران)*، ترجمه رضا کوهکن، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۹۰.
- _____، *روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان (بن مایه‌های زرتشتی در فلسفه سهروردی)*، ترجمه عبدالمحمد روح بخشان، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۴.
- کرمر، جوئل ل، *احیای فرهنگی در عهد آل بویه (انسان گرایی در عصر رنسانس اسلامی)*، ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۵.

- کسروی، احمد، «شیخ صفی و تبارش»، کاروند کسروی، به کوشش: یحیی ذکاء، انتشارات سهامی کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۲.
- گات‌ها، بخشی از اوستا (کهن‌ترین سرودهای ایرانیان)، گزارش و پژوهش: جلیل دوستخواه، انتشارات مروارید، تهران، ۱۳۷۱.
- مجتبیایی، فتح‌الله، شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان، انتشارات انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، ۱۳۵۲.
- محمدی وایقانی، کاظم، سهروردی دانای حکمت باستان، انتشارات پازینه، تهران، ۱۳۸۵.
- معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۴.
- موله، م، ایران باستان، ترجمه ژاله آموزگار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۶.
- نیولی، گرادو، «فر / فره»، ترجمه سعید انواری و سپیده رضی، هفت آسمان، شماره ۵۳، سال چهاردهم، بهار ۱۳۹۱.
- هینلز، جان، شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه، تهران، ۱۳۸۵.
- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو‌عبدالله، معجم البلدان، دار صادر، بیروت، ۱۹۹۵م.
- یثربی، سید یحیی، حکمت اشراق (گزارش حکمت اشراق با تطبیق و نقد)، بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۵.
- یسنا (بخشی از کتاب اوستا)، ترجمه ابراهیم پورداود، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۰.
- یشت‌ها، ترجمه ابراهیم پورداود، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۷.